

آرمان عاشورا؛ حکومت یا شهادت

تبیین نظریه عاشورایی علامه عسکری

عبدالحسین مشکانی*

عباسعلی مشکانی**

چکیده

مهم ترین مسائلی که پیرامون قیام الهی سرور شهیدان عالم، وجود دارد برهه تاریخی، هدف و فلسفه آن و نیز نتایجی است که از بطن این قیام، درخت اسلام را بارور ساخته است. درباره هدف قیام اباعبدالله الحسین دو رویکرد عمده وجود دارد. دیدگاه نخست، شهادت طلبی در راستای اصلاح امت پیامبر را هدف آن حضرت می داند و دومین دیدگاه، دست یابی به حکومت را هدف حضرتش می شناسد. علامه عسکری با توجه به بحث کلامی علم امام، دیدگاه نخست را برگزیده و پس از ارائه ادله اثبات ادعا، به ویژه خطبه ها و نوشته های حضرت، به توجیه و توضیح ادله دومین دیدگاه پرداخته است. ایشان همچنین با نگاهی به شرایط اجتماعی زمان قیام، تشکیل حکومت توسط حضرتشان را ناممکن و یا بی تأثیر معرفی می کند. صالحی نجف آبادی نیز با نگاهی مستقل از مباحث کلامی، سعی دارد تا با مؤیداتی تاریخی به اثبات دیدگاه دوم پرداخته و تشکیل حکومت اسلامی را هدف امام حسین علیه السلام معرفی نماید. با توجه به ادله ارائه شده دو دیدگاه و سنجش شرایط تاریخی قیام، نگارنده بر این باور است که نگاه نخستین صحیح بوده و ادله ارائه شده از سوی دومین نگرش همراه با کاستی های جدی است.

کلیدواژه ها: قیام عاشورا، علامه عسکری، صالحی نجف آبادی، حکومت خواهی، شهادت طلبی.

مقدمه

سمت بهره‌وری نهایی و ابهام‌زدایی کامل پیش برد. مقایسه میان دیدگاه‌های شکل‌گرفته و بازخوانی آنها از منظر و زاویه این مقایسه، ضرورتی است که تا حد بسیار، این مهم را برمی‌آورد. رسالتی که این مقاله بر دوش گرفته، انجام دادن مقایسه بخشی از نظریات است. به تعبیر دیگر، این مقاله می‌کوشد: اولاً، بخشی از آنچه را گفته و ارائه کرده‌اند در ساختاری مقایسه‌ای و انسجام‌بخش قرار دهد تا جایگاه و نسبت هریک با دیدگاه‌های دیگر به دست آید. ثانیاً، با ارائه نکته‌ها و تحلیل‌هایی نو در زمینه دیدگاه مختار، راه را برای بحث و مطالعه این نهضت در آینده هموار کند.

در زمینه فلسفه و هدف قیام حسینی دیدگاه‌های متعددی شکل گرفته که مهم‌ترین و معروف‌ترین آنها «حکومت‌گرایی» و «شهادت‌گرایی» است.

هریک از دو دیدگاه مزبور، با دلایل مختلف به اثبات دیدگاه خود اصرار می‌ورزند. شهادت‌گرایان نیز به چند دسته تقسیم شده‌اند که در بخش مربوط بدان، به این تقسیمات اشاره خواهد شد.

علامه سیدمرتضی عسکری در مقدمه *مرآت‌العقول*^(۱) و جلد سوم دو مکتب در اسلام^(۲) با تحلیلی اختصاصی، به دیدگاه شهادت‌گرایی معتقد است. صالحی نجف‌آبادی نیز در کتاب *شهید جاوید*^(۳) و کتاب *نگاهی به حماسه حسینی*^(۴) دیدگاه «حکومت‌گرایی» را برگزیده و بدان معتقد است.

صالحی نجف‌آبادی در کتاب *نگاهی به حماسه حسینی*، به علامه عسکری، به عنوان یکی از طرف‌داران دیدگاه شهادت‌گرایی تاخته، و دیدگاه ایشان را مصداق بارز «برداشت ابتدایی» قلمداد نموده است.^(۵) همچنین در دیگر اثر خود، یعنی کتاب *تطبیق قیام امام حسین علیه السلام با مبانی فقهی*، با طرح دیدگاه علامه عسکری، به نقد آن

عاشورا تجلی‌گاه اوج عبودیت آدمی در برابر خداوند و نهایت عشق به حق تعالی است. عاشورا بزرگ‌ترین کلاس درس، سمبل شهادت‌طلبی و پاک‌بازی در راه عقیده است. الگوی آزادی‌خواهی، عدالت‌طلبی و حق‌طلبی در فراخنای تاریخ است و در عین حال، حادثه عاشورا بدون شک، الهام‌بخش‌ترین و نیز دلخراش‌ترین رویداد در تاریخ اسلام به شمار می‌آید. این رخداد از هنگامه وقوع تاکنون همچون خورشیدی عالم‌تاب به جان‌های مرده گرمی بخشیده و فرهنگ آزادی و آزادی‌خواهی، ایثار و شهادت، عبودیت و معرفت، عزت و کرامت نفس، صبر و بردباری و سرانجام، جوان‌مردی و جهاد در راه عقیده و مرام را به انسان‌ها اعم از مسلمان و غیرمسلمان آموخته است و گذشت زمان نه تنها موجب محو آن از خاطره‌ها نشده، بلکه کشش و ژرفای آن هر ساله موجب تجمع عظیم مردم در محافل و مجالس عزای حسینی می‌گردد. قیام حسینی و حادثه عاشورا از دیرباز تاکنون مورد توجه و عنایت متفکران و تحلیل‌گران مسلمان و غیرمسلمان و نیز شیعه و سنی واقع شده و آن را از زوایای مختلف مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌اند.

این واقعه عظمی، به لحاظ برخورداری از ابعادی ویژه و منحصر به فرد، دیدگاه‌های متعددی را در طول تاریخ به خود متوجه کرده است. این دیدگاه‌ها از طیف متنوع و گسترده‌ای از تحلیل‌ها و نگرش‌های تاریخی، کلامی، حماسه‌ای، فقهی و... شکل گرفته‌اند.

این تنوع و تعدد در دیدگاه‌پردازی درباره قیام امام حسین علیه السلام به پیدایش ادبیاتی غنی درباره این قیام تاریخی انجامیده است، ولی در عین حال در سایه این دیدگاه‌ها، زوایا و پرسش‌های بسیاری پدید آمده است که باید بدان‌ها پاسخ گفت. واقعیت این است که هنگامی می‌توان از این ادبیات غنی بهره گرفت که بتوان آن را به

۱. شهادت‌گرایی

شخصیت‌های متعددی دیدگاه شهادت‌گرایی را پذیرفته‌اند؛ با این تفاوت که هر یک، از منظری ویژه به مسئله نگاه کرده‌اند. طبعاً نقطه مشترک این دیدگاه‌ها این ادعاست که فرجام قیام عاشورا شهادت بود و امام با علم به شهادت، دست به این قیام زده بود و با این حساب، نمی‌توانست واقعاً هدف قیام را تشکیل حکومت قرار دهد. گرچه امام در ظاهر و در پی درخواست مردم برای عزیمت به کوفه و قبول حکومت آنان به سمت عراق حرکت کرده بود، اما در واقع می‌دانست که پیش از وصول به کوفه به شهادت خواهد رسید.

در این بیان، علم امام به فرجام خود و یارانش بنیان دیدگاه را تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر، رصد شرایط زمانه و نیز سخنان حضرت از ابتدا تا انتهای واقعه به عنوان دلیل تلقی می‌شود. اما در هر صورت، در نوع تبیین این دیدگاه نیز تفاوت‌هایی وجود دارد.

مقایسه‌ای میان دیدگاه‌های شهادت‌گرایانه

در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان دیدگاه‌های زیرمجموعه دیدگاه شهادت‌گرایی را به دو دسته تقسیم کرد:

نخست، دسته‌ای که تنها شهادت را هدف حضرت می‌دانند؛ مانند سیدبن طاووس، شهرستانی و همفکرانشان.

دوم، کسانی که هدف امام را امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت اسلامی می‌دانند و از سوی دیگر، معتقدند این هدف جز با شهادت قابل دستیابی نبود؛ مانند علامه عسکری، دکتر آیتی و همفکرانشان.

از منظری دیگر، می‌توان شهادت‌گرایان را به دو دسته دیگر تقسیم‌بندی کرد:

۱. گروهی که جنبه‌های روان‌شناختی و فردی قیام عاشورا را مدنظر قرار داده‌اند؛

پرداخته است.^(۶) در واقع، این دو نویسنده در دو نکته با هم اختلاف نظر دارند: ۱. «هدف قیام»؛ ۲. «شرایط تشکیل حکومت و وصول به اهداف از طریق تشکیل حکومت». نویسندگان در این مقاله به طرح تفصیلی نظریات این دو محقق پرداخته، و پس از بحث و بررسی و نقد دلایل دو طرف، به داوری بین دو دیدگاه اقدام کرده است. برخی از نوآوری‌های تحقیق حاضر عبارت است از: ۱. بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های علامه عسکری و صالحی نجف‌آبادی؛ ۲. تشریح و تبیین نظریه عدم موفقیت امام حسین علیه السلام در صورت دستیابی به حکومت. بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های این دو نویسنده، برای اولین بار در این تحقیق، تحقق یافته است.

سؤال اصلی این پژوهش عبارت است از:

رویکردهای عمده پیرامون قیام عاشورا کدام است؟

سؤال‌های فرعی عبارتند از: ۱. ادله هر کدام از این رویکردها چیست؟ ۲. هدف حقیقی قیام عاشورا چه بوده است؟ ۳. آثار شهادت امام حسین علیه السلام چه بود؟ ۴. آیا در صورت تشکیل حکومت، امام حسین علیه السلام به اهداف خویش دست می‌یافتند؟

دیدگاه‌ها درباره فلسفه و هدف قیام حسینی علیه السلام

واقعه عاشورا به لحاظ برخوردار از ابعادی ویژه و منحصر به فرد، دیدگاه‌های متعددی را در طول تاریخ به خود متوجه کرده است. این دیدگاه‌ها از طیف متنوع و گسترده‌ای از تحلیل‌ها و نگرش‌های تاریخی، کلامی، حماسه‌ای، فقهی و... شکل گرفته‌اند. چنان‌که گذشت، از میان نظریات مختلف، دو دیدگاه از شهرت و اهمیت بیشتری برخوردار است: حکومت‌گرایی و شهادت‌گرایی. با توجه به تناسب موضوع مقاله، دو دیدگاه فوق به طور تفصیلی به بحث گذارده می‌شود.

۲. گروهی که بازتاب‌های اجتماعی و سطوحی ژرف‌تر از جنبه‌های فردی را مورد تأکید قرار داده‌اند. هریک از این دو گروه حوزه‌های مورد علاقه خویش را با بازتاب‌های ویژه‌ای از رخداد کربلا پیوند می‌دهند. این دو دسته را می‌توان به دو گروه شهادت‌گرایان سنتی و شهادت‌گرایان نوین تقسیم‌بندی کرد:

الف. شهادت‌گرایان سنتی: کسانی هستند که در قلمداد کردن شهادت به عنوان هدف، یا اصلاً به بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام توجه نکرده‌اند - مانند سیدبن طاووس - و صرفاً به ارائه شهادت به عنوان هدف پرداخته‌اند و یا اگر توجه کرده‌اند، بازتاب این قیام را از منظر روایاتی بررسی نموده‌اند که فضیلتی بسیار برای گریه امام حسین علیه السلام قرار داده‌اند.

ب. شهادت‌گرایان نوین: در مقابل شهادت‌گرایان سنتی، به شهادت‌گرایان نوین و معاصر برمی‌خوریم که حوزه اصلی بازتاب‌های رخداد کربلا را بیش از آنکه در قلمرو فرد بیابند، در گستره جامعه می‌بینند. افرادی همچون شهید آیت‌الله مطهری، و علامه عسکری و علی شریعتی در این طیف قرار می‌گیرند. شهادت‌گرایان نوین، بازتاب اصلی رخداد کربلا را در شکل‌گیری طیفی از وضعیت‌های متفاوت، از جمله از بین رفتن یزید و قیام‌های خون‌خواهانه همچون قیام مختار و امثال آن، و شکل‌گیری روندهای اصلاحی در تاریخ تفکیک حق و باطل و ایجاد نمونه آرمانی و ایجاد اصلاح و... می‌دانند. هریک از شهادت‌گرایان نوین به یک یا چند عامل فوق و عوامل اجتماعی رخداد کربلا تمسک کرده‌اند.

در ذیل، برخی از مشهورترین دیدگاه‌های شهادت‌گرایان بیان می‌شود:

(۱) **دیدگاه سیدبن طاووس:** سیدبن طاووس در کتاب **لهوف** معتقد است که امام حسین علیه السلام از فرجام امر خود آگاه بود و به این موضوع تعبد داشت؛ یعنی خود را مکلف به آن می‌دانست. (۷)

(۲) **دیدگاه شهادت‌خواهی در چارچوب آرمان و حرکتی تاریخی:** این دیدگاه را شریعتی ارائه کرده است. وی از منظر جامعه‌شناسی تاریخی می‌کوشد با ترسیم موقعیت‌های اجتماعی آن دوران، هدف امام حسین علیه السلام را شهادت، افشای ظلم، رسواسازی یزید و تزریق خون تازه حیات و جهاد در اندام مرده نسل دوم انقلاب پیامبر معرفی نماید. (۸)

(۳) **دیدگاه شهرستانی:** وی معتقد است: امام حسین علیه السلام می‌دانست که چه بیعت کند و چه نکند، کشته خواهد شد؛ با این تفاوت که اگر بیعت نماید، هم خودش کشته خواهد شد و هم مجد و آثار جد او از بین خواهد رفت. ولی اگر بیعت نکند، تنها خودش کشته می‌شود، اما آرزوهای او برآورده می‌گردد و شعائر دین و شرف همیشگی به دست خواهد آمد. (۹)

(۴) **دیدگاه علامه عسکری:** علامه عسکری معتقد است: امام حسین علیه السلام خلافت و حکومت یزید را با این عنوان که وجودش برای اسلام خطرناک است باطل اعلام کرد و فرمود: «وعلی الاسلام السلام إذ بلیت الامه براع مثل یزید»؛ اکنون که رهبری مسلمانان را یزید به دست گرفته است، باید اسلام را بدرود گفت! در مورد بیعت با یزید نیز فرمود: «والله لولم یکن فی الدنیا ملجأً، لما بایعت یزید بن معاویه ابداً»؛ یعنی به خدا سوگند حتی اگر در دنیا به هیچ روی پناهگاهی نیابم نیز، هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد. منظور امام حسین علیه السلام از این شعار، اصلاح حال امت و ابطال امر خلافت یزید بود. (۱۰)

در واقع، علامه عسکری معتقد است: حرکت امام حسین علیه السلام برای ابطال خلافت یزید و اصلاح حال امت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و سرانجام نیز، جان خویش را بر سر این آرمان مقدس گذارد. وی در این زمینه می‌نویسد: «این مطلب (اصلاح حال امت و ابطال خلافت یزید) در وصیتی که حضرتش به برادر خود محمد حنفیه

در نامه‌هایش، بلکه بعکس، به هر کجا فرود می‌آمد و یا کوچ می‌کرد، داستان یحیای زکریا را به خود مثال می‌زد، و حق هم با او بود؛ زیرا امام و یحیای زکریا هر دو علیه سرکشی و فساد طاغوت زمانشان به اعتراض برخاسته، تا پای جان ایستادگی کردند... کسی که در مقام به دست آوردن خلافت و فرمان‌روایی باشد، با کسانی که به گردش فراهم آمده و قصد دارد به یاری و پشت‌گرمی آنها زمام حکومت را به دست گیرد، چنان نمی‌کند، بلکه آنها را به پیروزی و به دست گرفتن قدرت و سلطنت دلخوش می‌دارد و هرگز سخنی نمی‌گوید که اطرافیانش را دلسرد و ناامید نماید. (۱۲)

علامه عسکری، در مورد خروج امام از مکه به سمت عراق نیز می‌نویسد: امام در آن حال نمی‌گفت من به عراق می‌روم تا حکومت را به دست بگیرم، بلکه می‌گفت: از اینجا بیرون می‌روم تا بیرون از حرم کشته شوم. (۱۳)

با این بیان، روشن می‌شود که علامه عسکری از جمله شهادت‌گرایان نوین بوده و معتقد است که هدف امام امر به معروف و نهی از منکر بود و این هدف جز با شهادت به دست نمی‌آمد. او همچنین معتقد است که قیام و شهادت امام تأثیر شگرفی در فضای آن زمان بر جای گذارد و در ادامه با انهدام بنیان‌های حکومت یزید، مشروعیت حکومت باطل را به چالش کشید و عامل به وجود آمدن حرکت‌های اعتراضی و قیام‌های مسلحانه علیه حکومت شد:

فرزند پیامبر خدا را کشتند و او را مثله کردند و خانواده پیغمبر را به اسیری گرفتند و در هر شهر و دیاری گردانند و همه اینها را مسلمانان دیدند و شنیدند... این اخبار برای هر مسلمانی سخت دردآور بود و مصیبتی عظیم به حساب می‌آمد؛ آنچنان عظیم و هولناک که خروش اعتراض حتی از خانه یزید برخاست و اهل مجلس و مسجد او را

نوشته، آشکارتر آمده است: "تنها به خاطر اصلاح امت جدم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قیام کردم و می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده و روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را در پیش گیرم..." از آنچه آوردیم و دیگر کارهای امام و سخنان ایشان در دوره قیام، چنین معلوم می‌شود که حضرتش مردم را از بطلان خلافت روز و صحت و درستی امر امامت آگاه می‌ساخت. و هدفش از همه گفته‌ها و کرده‌هایش این بود که دیگران به درستی چنین شعاری یقین کنند؛ که هر کس اطمینان یافت، راه درست را برگزیده و آن کس که با شنیدن ندای حضرتش ایمان نیاورد و آن را نپذیرفت، حجت بر او تمام شده و عذر و بهانه‌ای نخواهد داشت. این بود که در راه نشر هدفش به جان می‌کوشید. این شعار امام حسین رَضِيَ اللهُ عَنْهُ و هدف او بود که برای رسیدن به آن راه شهادت را برگزید. (۱۱)

خلاصه دیدگاه علامه عسکری این است که هدف قیام امام حسین رَضِيَ اللهُ عَنْهُ همان چیزی است که حضرت در وصیتنامه خویش آن را به وضوح اعلام کرده بود: امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح احوال و اوضاع امت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. و به عبارت دیگر، اصلاح حال امت و ابطال امر خلافت یزید. و این هدف مقدس و آرمان بلند با توجه به شرایط روز، از میانه میدان جنگ و معبر شهادت قابل وصول بود.

علامه عسکری در مورد دیدگاه حکومت‌گرایی معتقد است که امام هیچ‌گاه در پی تشکیل حکومت نبود و به هیچ‌کس چنین نویدی نداد، نه در سخنرانی‌ها و نه در نامه‌هایش: [امام] آنگاه که دعوت خود را آشکار کرد و به شهرها نامه نوشت، از مردم خواست که علیه دستگاه خلافت مسلحانه قیام کرده، اوضاع جاری را تغییر دهند و به چنین مقصودی دست بیعت در دست او گذارند نه اینکه وی را یاری دهند تا به خلافت بنشیند. امام به هیچ‌کس چنین وعده‌ای نداد؛ نه در سخنرانی‌هایش و نه

اینکه علناً به مخالفت با حکومت وقت می پرداخت. امام هنگام خروج از مدینه، بر خلاف عبداللّه بن زبیر که از بیراهه گریخت، از راه اصلی به طرف مکه به راه خود ادامه داد و در مکه نیز علناً به طرح و تشریح قیام خود پرداخت و به سران قبایل نامه نوشت. علامه عسکری در تبیین و تشریح این موضوع می نویسد:

امام علیه السلام در مدینه از بیعت با خلیفه‌ای سر باز زد که حکومتش به وسیله بیعت مسلمانان با او، صورت مشروعیت به خود گرفته بود و در این راه آن قدر در برابر گردانندگان دستگاه خلافت ایستادگی کرد تا اینکه همگان بر کار و هدف حضرتش آگاه شدند. پس، از مدینه به آهنگ مکه بیرون شد و در این حرکت، در راه اصلی قدم گذاشت و مانند ابن زبیر از بیراهه نرفت. و چون در مکه وارد شد و در پناه خانه خدا آرام گرفت، توجه همه حاجیان به حضرتش جلب شد و به گرد او فراهم آمدند و پای سخنان سبط پیامبر می نشستند و او از سیره جدش با آنها سخن می گفت. تا آن گاه که دعوت خود را آشکار کرد و به شهرها نامه نوشت، از مردم خواست که علیه دستگاه خلافت مسلحانه قیام کرده، اوضاع جاری را تغییر دهند و به چنین مقصودی دست بیعت در دست او گذارند نه اینکه وی را یاری دهند تا به خلافت بنشینند. امام به هیچ کس چنین وعده ای نداد. (۱۵)

علامه عسکری معتقد است: امام حسین علیه السلام پیش از خروج از مکه، در جاهای مختلفی اعلان نموده بود که پایان کارش شهادت است و حتی خیرخواهی برخی مبنی بر ماندن و خارج نشدن از مکه و تشکیل حکومت در مکه یا یمن را نپذیرفت. استدلال امام حسین علیه السلام برای نماندن در کوفه، ترس از کشته شدن در حرم الهی و شکسته شدن حرمت حرم بوده است. در روز هشتم ماه ذی الحجّه سال

نیز دربر گرفت و به هر کجا و به هر کس که خبر این جنایت هولناک رسید، زبان به بدگویی و لعن نفرین او گشود. بر اثر چنین فاجعه‌ای، مسلمانان به دو دسته تقسیم شدند: بخشی زیر پرچم خلافت گرد آمدند... گروهی دیگر نیز مقام خلافت در نظرشان از آن هیمنه و جلال فرو افتاد و درهم شکست، از کارهای گردانندگان دستگاه خلافت متنفر شده، سر به طغیان برداشته و بر آنان شوریدند؛ مانند مردم مدینه در جنگ حرّه و دیگر کسانی که بر دار و دسته خلافت خروج کردند. انقلابها و خروج و سرکشی‌ها علیه خلیفه و دار و دسته خلافت پشت سر یکدیگر ادامه یافت. در میان آنها گروهی به حقانیت اهل بیت علیهم السلام آگاه گردیده و از ایشان پیروی کردند و به امامت و پیشوایی شان گردن نهادند. (۱۴)

وانگهی امام حسین علیه السلام از ماه‌ها پیش از حرکت، بنای ناسازگاری با حکومت وقت را گذاشته بود. این ناسازگاری‌ها تنها به ابراز نارضایتی محدود نمی شد و نشانه‌هایی از اقدام سیاسی علیه حکومت را نیز به همراه داشت. اگر امام حسین علیه السلام خواستار تشکیل حکومت بود، باید عزم خود را تا پیش از دستیابی به شرایط قدرت مخفی نگه می داشت. کاملاً مشخص است که امام با طرح نارضایتی عملی خود از حکومت و بر سر زبان انداختن وضعیت قیامش در مکه و مدینه، زمینه لازم برای بسیج امکانات و نیروها را به حکومت وقت داد. انجام یک طرح براندازانه بر ضد یک حکومت، دست کم باید در مراحل ابتدایی خود مخفی نگه داشته شود. امام حسین علیه السلام اگر واقعاً قصد تشکیل حکومت داشت، باید به جای آن سخنرانی‌های پرشور در مکه، به صورت مخفیانه و شبانه به سمت کوفه حرکت می کرد و پس از سازمان‌دهی نیروها و دستیابی به سطح معقولی از قدرت نظامی، اندیشه سیاسی خود را برملا می ساخت، نه

۲. حکومت‌گرایی

برخی از شخصیت‌های بزرگ شیعه، دیدگاه «تشکیل حکومت» را به عنوان هدف قیام عاشورا قلمداد کرده‌اند. این گروه بر این باورند که حضرت با توجه به آمادگی‌هایی که در مردم ایجاد شده بود درصدد تشکیل حکومت برآمد و به همین دلیل، قیام فرمود. در ذیل، دیدگاه‌های شکل‌گرفته در این زمینه را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف. دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی تحت تأثیر نگرشی ویژه، همراه با تحلیلی از دوران امام حسین علیه السلام، عزیمت حضرتش به کوفه را حرکتی برای تشکیل حکومت ارزیابی کرده است. از نظر ایشان، اگر در امام گمان به اثربخش بودن حرکتی در جهت تشکیل حکومت پدید آید، همت کردن و اقدام بر انجام آن ضروری می‌گردد: «ما می‌دانیم که هر گاه گمان بر امام چیره شود که با انجام نوعی از فعالیت به حق خود می‌رسد و امری را که به او تفویض شده، به دست می‌آورد، انجام آن بر او واجب است، اگرچه نوعی مشقت در آن نهفته باشد.»^(۱۷)

وی در تحلیل و ارزیابی تاریخی خود از دوران شکل‌گیری حادثه کربلا به این نتیجه می‌رسد که زمینه‌های پیش از رخداد کربلا به گونه‌ای بوده که احتمال ثمربخش واقع شدن تحرک سیاسی بر ضد یزید و به نتیجه رسیدن اقدام برای تشکیل حکومت را جدی می‌نموده و از همین جا گمان به پیروزی در امام حسین علیه السلام پدید آمده است: «عوامل پیروزی بر دشمن، آشکار گشته بود... امام به سوی کوفه حرکت نکرد، مگر پس از بسته شدن میثاق‌ها، عهدها و پیمان‌ها با او و بعد از رسیدن نامه‌ها مبنی بر اینکه ما بدون هیچ اکراهی، اطاعت خواهیم کرد.»^(۱۸)

در این دیدگاه، مهم‌ترین دلیل برای مهیا بودن شرایط، عهدها و پیمان‌نامه‌هایی است که کوفیان به حضرتش

شصت هجری بود که بار دیگر امام و فرزند زبیر (عبدالله بن زبیر) بین درگاه کعبه و حجرالاسود به هم برخوردند و عبدالله به او گفت: «اگر بمانی و در پی دست گرفتن حکومت در مکه باشی، ما با تو همکاری کرده و یاریات می‌کنیم و از راهنمایی به تو دریغ نداشته، با تو بیعت می‌کنیم.» (و در روایتی دیگر آمده است که فرزند زبیر به امام حسین علیه السلام گفت: تو در خانه بنشین، من مردم را به گردت جمع می‌کنم)، امام در جواب گفت: «به خدا سوگند، اگر بیرون از حرم کشته شوم، دوست‌تر دارم که به اندازه یک وجب در داخل حرم از پای درآیم. و خدا می‌داند اگر در سوراخ حشره‌ای هم فرو روم، آنها مرا بیرون می‌کشند تا آنچه را بخواهند بر سرم آورند و دست تعدی و تجاوز آنچنان بر من خواهند گشود که یهودیان به روز شنبه... در تاریخ ابن عساکر و ابن‌کثیر هم آمده است که امام فرمود: اگر من در فلان جا و فلان جا کشته شوم، دوست‌تر دارم که خونم در مکه ریخته شود.»^(۱۶)

چنان‌که پیداست، امام حسین علیه السلام اگر در مکه می‌ماند احتمالاً می‌توانست حکومت تشکیل دهد، اما از آن رو که امام علیه السلام با هدف تشکیل حکومت قیام نکرده و در ضمن از عاقبت کار خویش نیز آگاه است، پیشنهاد عبدالله بن زبیر مبنی بر ماندن در مکه و تشکیل حکومت را نمی‌پذیرد.

از سوی دیگر، بحث تشکیل حکومت و امکان ایجاد تغییر با در دست گرفتن حکومت، از مباحث دیگری است که در این دو دیدگاه مطرح است. عدم موفقیت امام حسین علیه السلام در صورت تشکیل حکومت رازی آشکار دارد. در واقع، فضای آن روز جامعه اسلامی، فزونی بدعت‌ها و تبدیل شدن آنها به عنوان عقاید و باورها، و اعتقاد شدید مردم به مقام و موقعیت خلفا، مانع از آن بود که امامان علیهم السلام بتوانند به اضاله بدعت‌ها و تصحیح انحرافات به طور کامل و صددرصد بپردازند.

نگاشته بودند. اعزام مسلم بن عقیل نیز به عنوان دلیلی بر این مدعا اقامه شده است.

ب. دیدگاه صالحی نجف‌آبادی

صالحی نجف‌آبادی با نگرشی ویژه، قیام عاشورا را مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده است که هدف امام از قیام، تشکیل حکومت بوده است. وی برای اینکه بتواند آزادانه مطالعه خویش را سامان بخشد، از آغاز کوشیده تا به حوزه بررسی مبنای کلامی علم امام پای نگذارد. او معتقد است: قیام آن حضرت باید بر اساس قوانین عادی بررسی شود؛ از این رو، کتاب حاضر [شهید جاوید] نهضت حسین بن علی علیه السلام را از نظر مجاری عادی و با صرف نظر از علم غیب امام بررسی کرده تا... عمل سبب پیغمبر بتواند سرمشق مردم دیگر واقع گردد. (۱۹)

وی قیام امام حسین علیه السلام و حرکت ایشان را متشکل از چندین مرحله توصیف می‌کند:

مرحله نخست: وی نخستین مرحله قیام امام حسین علیه السلام را مقاومت امام در مقابل تهاجم حکومت و زیاده‌خواهی آنان می‌داند. به اعتقاد ایشان، امام در این مرحله به ارزیابی شرایط پیرامون خود دست زد و کوشید تا مانند هر سیاستمدار دیگری، وضعیت اطراف خود را تحلیل کند. به تعبیر دیگر، اصلی‌ترین دل‌مشغولی امام در این مرحله، سنجیدن شرایط برای تشکیل حکومت بود. این مرحله از هنگام خروج امام حسین علیه السلام از مدینه آغاز می‌شود و تا زمان اقامت حضرتش در مکه طول می‌کشد. (۲۰)

مرحله دوم: ایستادگی و دفاع امام در برابر تهاجم حکومت وقت از یک طرف و اقدام ایشان برای دستیابی به حکومت و آماده‌سازی شرایط برای آن از سوی دیگر، مربوط به این مرحله می‌شود. این مرحله با خروج امام از مکه آغاز می‌شود و تا روبه‌رو شدن با لشکریان جناب حرّ تداوم می‌یابد. (۲۱)

مرحله سوم: این مرحله نیز از هنگام مواجه شدن با جناب حرّ شروع می‌شود و تا شروع جنگ ادامه می‌یابد. امام حسین علیه السلام در این مرحله کوشش کرد تا از بروز جنگ جلوگیری کند و به صلح شرافتمندانه دست یابد. امام در این کوشش خود تا سرحدّ متقاعد کردن عمّال حکومت برای صلح پیش رفت. (۲۲)

مرحله چهارم یا نهایی: این مرحله پس از هجوم نیروهای دشمن شکل گرفت. آنچه امام حسین علیه السلام در این مرحله انجام داد دفاعی سربلند و افتخارآمیز در قبال تهاجمی خون‌بار و وحشیانه بود؛ دفاعی که با شهادت حضرت علیه السلام به پایان رسید. (۲۳)

صالحی نجف‌آبادی برای اثبات ادعای چهار مرحله‌ای بودن قیام، دلایل متعدد و مبسوطی را ارائه کرده است. (۲۴)

چکیده سخن اینکه بر اساس این دیدگاه، امام حسین علیه السلام از ابتدا تا انتها یک هدف را دنبال نمی‌کرده است، بلکه به تناسب موقعیت‌هایی که در آنها قرار می‌گرفت، به تعیین راهبرد و تعریف هدف دست می‌زد. به این ترتیب، هدف امام حسین علیه السلام در مرحله اول تشکیل حکومت و در مراحل بعدی مواردی همچون بازگشت به مدینه و شهادت معرفی می‌گردد.

این ادعا که امام حسین علیه السلام به عزم تشکیل حکومت بار سفر به کوفه را بسته و هدف ایشان انجام این کار بوده، با نشانه‌هایی تقویت شده است. مهم‌ترین نشانه و دلیلی که طرف‌داران دیدگاه حکومت‌گرایی بدان استدلال می‌کنند، نامه‌های مردم کوفه به امام و پاسخ مثبت امام علیه السلام به آنهاست. صالحی نجف‌آبادی می‌نویسد: بزرگان کوفه به امام حسین علیه السلام نوشتند: «ما خلافت یزید را به رسمیت نمی‌شناسیم و امام و زمامدار نداریم و می‌خواهیم از شما حمایت کنیم تا امام و زمامدار ما شوید.» امام در پاسخ، ضمن نامه‌ای خطاب به بزرگان کوفه نوشت: «نامه‌های شما به من رسید. سخن اکثریت شما این است که ما رهبر

علامه عسکری است؛ چه اینکه ایشان معتقدند: اولاً، هدف قیام عاشورا تشکیل حکومت نبود؛ ثانیاً، شرایط تشکیل حکومت مهیا نبود؛ ثالثاً بر فرض تشکیل حکومت، امام حسین علیه السلام با وجود شرایط و فضای غالب آن زمان، قادر به اصلاح جامعه از طریق حکومت نبود و حتی شرایط برچیدن برخی از خرافات و بدعت‌ها نیز برای حضرتش مهیا نمی‌شد. (۲۹)

مرحوم صالحی نجف‌آبادی در چند نقطه از آثار خویش، علامه عسکری را به خاطر این دیدگاه مورد انتقاد قرار داده است. ایشان در کتاب *نگاهی به حماسه حسینی* با «برداشت ابتدایی» نامیدن این دیدگاه، نوشته است:

علامه سیدمرتضی عسکری در موضوع قیام امام حسین علیه السلام یک برداشت و استنباطی کرده‌اند که می‌تواند مثالی برای موضوع این بحث [برداشت‌های ابتدایی] باشد و آن برداشت این است که می‌فرمایند: اگر امام حسین علیه السلام حکومت را به دست می‌گرفت، نمی‌توانست احکام اسلام را که خلفای سابق با اجتهاد خود تغییر داده بودند به صورت اصلی و صحیح خود برگردانند، چنان‌که پدرش علی علیه السلام نتوانست چنین کند. علامه عسکری اضافه می‌کند: اگر امام حسین علیه السلام عنان خلافت را به دست می‌گرفت و فرمانروای کشور اسلام می‌شد نمی‌توانست بدعت‌هایی را که معاویه در دین اسلام وارد کرده بود از بین ببرد و حتی نمی‌توانست لعن پدرش علی علیه السلام را که معاویه بر مردم تحمیل کرده بود و در سراسر کشور اسلامی روی منبرها حضرت علی علیه السلام را لعن می‌کردند از میان بردارد. (۳۰) ... آیا این برداشت قابل قبول است؟ و آیا این برداشت با طبیعت قضایای سیاسی آن زمان و بسالیاقت‌ها و توانایی‌های امام حسین علیه السلام هماهنگ است؟ آیا می‌توان قبول کرد که حکومت

سیاسی نداریم، پس تو به کوفه بیا؛ امید است خدا ما را به وسیله شما بر حق و راستی مجتمع سازد. من مسلم‌بن عقیل را برای تحقیق فرستادم. اگر مسلم به من بنویسد که بزرگان و خردمندان شما به اتفاق زمامداری مرا می‌خواهند، در این صورت به زودی به کوفه خواهم آمد.» می‌بینیم که بزرگان کوفه از امام حسین علیه السلام خواسته‌اند قدرت را به دست بگیرد و اینکه امام می‌فرماید: «اگر بزرگان و خردمندان کوفه اتفاق دارند که من زعامت و رهبری سیاسی آنان را به عهده بگیرم، به زودی به کوفه خواهم آمد»، این سخن امام معنایی جز تشکیل حکومت و به دست گرفتن قدرت سیاسی مردم ندارد. (۲۵)

از دیگر سوی، وی بر این باور است که شرایط زمانه برای تشکیل حکومت مهیا بوده و در صورت توفیق، حضرتشان می‌توانستند مجدد دین باشند. اگر امام حسین علیه السلام تشکیل حکومت می‌دادند از این طریق می‌توانستند اسلام راستین را زنده کرده و سنت اصیل نبوی را در جامعه اسلامی احیا کنند. (۲۶) این گروه معتقدند: اولاً، هدف قیام تشکیل حکومت بود؛ ثانیاً، اگر امام به حکومت می‌رسید کارها و اصلاحات فراوانی می‌توانست انجام دهد؛ ثالثاً، شهادت حضرت امام حسین علیه السلام گرچه آثار مثبت اندکی مانند محبوبیت امام در بین مردم، درس‌های عملی حضرت در طی قیام، و شفا یافتن بیماران از تربت پاک حضرتش را در پی داشت، اما شهادت حضرتش ضربات شکننده و مهلکی به اسلام زد. (۲۷) صالحی نجف‌آبادی معتقد است: علاوه بر اینکه هدف قیام عاشورا تشکیل حکومت بود، شرایط تشکیل حکومت نیز برای امام حسین علیه السلام مهیا بود و حضرت بعد از تشکیل حکومت می‌توانست به بهترین وجه به مقابله با انحرافات و بدعت‌ها پرداخته، جامعه اسلامی و مدینه فاضله را احیا کند. (۲۸)

بیشینه این بیانات مرحوم صالحی در برابر دیدگاه

امام حسین علیه السلام بر فرض تشکیل، از حکومت عمر بن عبدالعزیز که لعن حضرت علی علیه السلام را برانداخت، ضعیف تر و ناتوان تر بود؟^(۳۱)

ایشان در کتاب دیگر خویش، در بحث مبانی فقهی قیام امام حسین علیه السلام با تکرار اشکالات فوق، در انتها اضافه می‌کند: خلاصه این قول استاد عسکری، به هیچ دلیلی مستند نیست، بلکه دلیل‌های روشن برخلاف آن وجود دارد.^(۳۲) خلاصه پندار مرحوم صالحی این است که اولاً، اگر امام حکومت اسلامی تشکیل می‌داد، جهان اسلام سراسر با برنامه اسلام، منظم می‌شد و عدل و دانش و... در همه جا حکمفرما بود.^(۳۳) و در طرف مقابل، شهادت و فقدان امام را خسارت جبران‌ناپذیر، ذلت، ضریب خوردن اسلام، شکست سهمگین و لکه ننگ دانسته و اسلام را محو آثار ظلم و جاه‌طلبی و نابخردی یزید و عمال خودخواه و ستم‌پیشه می‌داند!^(۳۴)

مرحوم صالحی در بخش پایانی نقد خود بر علامه عسکری در کتاب **نگاهی به حماسه حسینی**، از محققان می‌خواهد که به این پرسش‌ها پاسخ دهند: آیا این برداشت قابل قبول است؟ و آیا این برداشت با طبیعت قضایای سیاسی آن زمان و با لیاقت‌ها و توانایی‌های امام حسین علیه السلام هماهنگ است؟ آیا می‌توان قبول کرد که حکومت امام حسین علیه السلام بر فرض تشکیل، از حکومت عمر بن عبدالعزیز که لعن حضرت علی علیه السلام را برانداخت، ضعیف تر و ناتوان تر بود؟^(۳۵)

بررسی دو دیدگاه

برای بررسی این دو دیدگاه، باید خلاصه‌ای از ادله هر دو طرف ذکر شود و با توجه به موضوع مقاله، ادله مخالف علامه عسکری مورد مذاقه و نقد قرار گیرد. از این رو، ادله عنوان شده هر یک از طرفین ذکر می‌شود.

دیدگاه نخست

ادله قایلان دیدگاه نخست، به قرار ذیل است:

۱. علم امام به فرجام خویش و علم ایشان به اینکه بدون این قیام، امت پیامبر اصلاح نمی‌شوند؛
۲. وصیت حضرتشان به محمد بن حنفیه و بیان هدف خویش که اصلاح امت جدشان در گرو قیام است؛
۳. عدم نوید پیروزی ظاهری و تشکیل حکومت به یاران‌شان در هیچ منزلگاه، خطابه و نامه‌ای؛
۴. بیان داستان حضرت زکریا و تمثیل حضرت به وجود نازنین خودشان؛
۵. خروج از حرم برای عدم حرمت‌شکنی حرم و ریختن خونشان در محدوده حرم امن الهی؛
۶. پراکندن یاران‌شان با بیان فرجام قیام؛
۷. رسیدن به هدف مقدسشان پس از شهادت و برچیده شدن حکومت فسق و جور یزید؛
۸. علنی کردن مخالفت‌ها از بدو امر؛
۹. تذکرات بزرگان و دلسوزان حضرت به ایشان و یادآوری خطرات جانی برای ایشان.

دیدگاه دوم

در مقابل ادله شهادت‌گرایان، حکومت‌گرایان ادله ذیل را برای اثبات دیدگاهشان اقامه می‌کنند:

۱. عمل امام باید بر اساس قوانین جاری و عادی باشد تا مورد الگو برداری قرار گیرد؛
۲. شرایط زمانه برای این قیام و تشکیل حکومت مهیا بود؛
۳. نامه‌های مردم کوفه و پیمان‌شان، هم شرایط را مهیا جلوه می‌داد و هم پاسخ امام به ایشان که خواهان زعامت شده بودند، نشان از عزم امام بر ای تشکیل حکومت بوده است؛
۴. فرستادن مسلم بن عقیل برای تحقیق و بیعت.

پاسخ دلایل حکومت‌گرایان

دلیل اول

در پاسخ این مطلب، باید اذعان کرد که اعمال و رفتار امام می‌تواند با هر رویکردی مورد الگوبرداری باشد، هرچند مبتنی بر علم امام و یا عصمت او باشد.

علامه عسکری و همفکرانشان بر این باورند که از قضا قیام حضرتشان الگوی جهانی و همیشگی برای قیام‌ها بر ضد ظلم و جور شده است و نمونه بارز آن، قیام‌های پس از حضرتشان است که سرانجام توانست بساط ظلم و جور یزید را برچیند. الگو و نمونه بودن قیام امام حسین در طول تاریخ روشن‌تر از آن است که برای آن اقامه دلیل شود.

دلیل دوم

حقیقت این است که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خلفا در یکایک احکام اسلام به خاطر منافع شخصی و یا به نام مصلحت عمومی اظهار نظر و اجتهاد کردند و اجتهادهای ایشان در کتاب‌های مختلف آمده است.^(۳۶) سرانجام از همین رهگذر، مسلمانان به شیوه‌ای خاص به تقدیس از مقام خلافت به ویژه دو خلیفه نخستین کشیده شدند، تا جایی که هواداران ایشان بنا بر این گذاشتند که پس از عمر، عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره شیخین از شرایط بیعت به حساب آید و مهم‌تر از همه اینکه مسلمانان پذیرفتند که روش شیخین (ابوبکر و عمر) در کنار کتاب خدا و سنت پیامبرش، از مدارک تشریح امت اسلامی به حساب آید! این وضع همچنان ادامه داشت و حتی پس از اینکه به سبب قیام همگانی مردم، حکومت پس از عثمان به حضرت علی علیه السلام رسید، آن حضرت نتوانست احکامی را که خلفای پیشین در آنها اجتهاد کرده بودند به جامعه اسلام بازگرداند.

علامه عسکری به طرح مثال‌های متعددی می‌پردازد که در آنها جامعه، زمانه، شأن و موقعیت خلفا مانع از اضاله

بدعت‌ها و تصحیح انحرافات بود. ایشان در یک مورد می‌نویسد:

فی‌المثل آن هنگام که حضرت علی علیه السلام می‌خواست تا سپاهیان خود را از اقامه نماز نافله در ماه مبارک رمضان که عمر مقرر داشته بود تا آن را به صورت جماعت بخوانند، بازدارد، سپاهیان یک صدا بانگ برداشتند: وا سنة عمره! و بدین سان، از پذیرش سنت پیغمبر خدا به جای سنت عمر به شدت خودداری کردند! و این بدان معنا بود که مسلمانان در آن هنگام که دست بیعت در دست علی علیه السلام می‌نهادند، باور نداشتند که آن حضرت را رفتاری برخلاف روش شیخین خواهد بود.^(۳۷)

علامه عسکری در جایی دیگر فریاد امیرالمؤمنین را متذکر می‌شود که حضرت از بدعت‌های خلفای پیشین سخن به میان می‌آورد و به گاه اضاله آنها، با مخالفت مردم و سپاهیان مواجه می‌شود:

فرمان‌روایان پیش از من کارهایی را انجام دادند و به عمد با رسول خدا صلی الله علیه و آله از در مخالفت درآمدند و پیمان او را نقض کرده، سنت و روش آن حضرت را تغییر دادند؛ به طوری که اگر من مردم را به ترک آنها بخوانم تا آن را آن‌گونه که در زمان رسول خدا بوده بازگردانم، سپاهیانم از گردم پراکنده شوند و تنها با گروه اندکی از یارانم - که به میزان برتری و علو مقام آگاهند و پیروی از امامتم را بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش واجب می‌دانند باقی‌خواهم ماند.^(۳۸)

امیرالمؤمنین علیه السلام با بیان حیرت از این وضعیت می‌فرماید: مرا به حیرت نینداخت، مگر زمانی که دیدم مردم از هر سو چون یال کفتاری، مرا در میان گرفته و از هر سو به من هجوم آورده‌اند؛ تا جایی که حسن و حسین به زیر دست و پا افتادند و دو سوی جامه‌ام از هم بدرید. آنان چنان گرد مرا گرفته بودند که گویی کاه گوسفندان در آغل! اما چون بیعتشان را پذیرفتم و به کار خلافت پرداختم، گروهی

زمان خواستار خلافت و حکومت امام حسین علیه السلام بودند، اما امام حسین علیه السلام در صورت قبول این امر، ناگزیر بود تمام اجتهادات و بدعت‌های پیشین را نیز بپذیرد و یا دست‌کم در برابر آنها سکوت کند؛ چه اینکه مردم اجازه تغییر و تبدیل آنها را به حضرتش نمی‌دادند، چونان که این امر برای امیرالمؤمنین نیز مهیا نگردد:

از این رو، مسلمانان در آن عصر خواهان بیعت با امام حسین علیه السلام بودند تا بر اثر آن، امام بعد از معاویه رسماً و شرعاً خلیفه شده، مقام خلافت را به همه ویژگی‌هایش به دست آورد. و اگر چنین می‌شد، حضرت دیگر نمی‌توانست احکام اسلامی را که بر اثر اجتهادهای خلفای پیشین دگرگون شده بود به پایگاه اصلی‌اش بازگرداند؛ همچنان که پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نتوانست در مورد اجتهادهای خلفای پیش از خودش کاری از پیش ببرد. اگر با امام حسین علیه السلام بیعت به عمل می‌آمد، آن حضرت ناگزیر می‌شد که علاوه بر پذیرش تمام اجتهادهای خلفای پیشین، اجتهادها و من‌درآوردی‌های معاویه، از آن جمله لعن و دشنام بر پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام را بر منابر تأیید نماید! (۴۰)

از سوی دیگر، تاریخ به خوبی روایت می‌کند که همگان از جمله بسیاری از دوستداران و علاقه‌مندان به امام حسین علیه السلام، زمان را برای پاسخ دادن به دعوت کوفیان مناسب نمی‌دیدند، بنابراین، به نظر می‌آید که ارزیابی نخبگان جامعه از شرایط روزگار مبتنی بر این بوده است که شرایط موجود برای تشکیل حکومت مناسب نیست؛ با این توصیف، عقل جمعی نخبگان و ارزیابی عموم سیاست‌شناسان نشانگر آماده نبودن شرایط برای تشکیل حکومت است. سخن اینجاست: چرا امام حسین علیه السلام تشکیل حکومت در این شرایط را در دستور کار خود قرار می‌دهد؟ این استدلال با توجه به این نکته جدی‌تر

بیعتم را شکستند، و جماعتی شانه از زیر بار بیعتم بیرون کشیده، از دین روی برتافتند و گروهی هم راه ستم و خیره‌سری را در پیش گرفتند.

وقتی وضعیت امیرالمؤمنین، که مردم با جان و دل و رغبت تمام به سوی وی شتافتند و شرط او را مبنی بر عمل به سنت رسول خدا و نه سنت خلفا قبول کردند، اینچنین است، چگونه می‌توان انتظار داشت که فرزند خلف او که جایگاهش بسان پدر نیست بتواند با تشکیل حکومت به اهداف عالی‌های همچون اصلاح حال امت و تصحیح سنت رسول‌الله بپردازد؟

علامه عسکری در مورد فضای جامعه آن روز عرب و مسلمانان عصر امام حسین علیه السلام معتقد است: جامعه به سویی سوق پیدا کرده و چونان گرفتار بدعت و انحراف است که صرف زوال حکومت ستمگر و تبدیل آن به فرمانروایی عادل نمی‌تواند مشکل را حل کند. وی از مشکل اصلی جامعه آن روز چنین یاد می‌کند: از بین رفتن احکام اسلامی و اطاعت و فرمان‌برداری بی‌چون چرای مسلمانان از اوامر صادره از ناحیه خلیفه و تصویری که آنها از مقام خلیفه و خلافت داشتند. تنها چاره کار را نیز در تغییر عقیده و برداشت مسلمانان در امر خلیفه و خلافت خلاصه می‌داند، تا پرتو آن بتوان احکام پایمال شده اسلام را بار دیگر به مجتمع اسلامی باز آورد. (۳۹)

از سوی دیگر، با دیدگاهی که جامعه آن روز نسبت به خلافت داشت و مقام و موقعیتی که برای خلفای پیشین در نزد آنها وجود داشت، اگر هم امام حسین علیه السلام اقدام به تشکیل حکومت می‌کرد، چونان پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و برادرش امام حسن علیه السلام نمی‌توانست کاری از پیش ببرد، و دیری نمی‌پایید که فریاد مظلومیت حضرت در مقابل کارشکنان و مخالفان اصلاحات بنیادین بلند می‌شد، چونان که فریاد امام علی علیه السلام بلند بود.

علامه عسکری معتقد است: گرچه عده زیادی در آن

کشته شوم، بیشتر دوست دارم از اینکه در مکه کشته شوم و حرمت حرم خدا به خاطر من از میان برود.» ابن عباس به شدت گریست و گفت: «با این سخن، او به مرگش یقین کرده و دل از حیات او بریدم.» (۴۱)

از سخنان عبدالله بن عباس پیداست که برای مردم آن روزگار، بی وفایی مردم کوفه امری مسلم بوده و می دانستند که آنها به عهد خویش پایدار نمی مانند، چنان که به عهد حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام وفادار نماندند. دیگر اینکه اگر واقعاً قصد امام حسین علیه السلام تشکیل حکومت بود، چرا به پیشنهاد عبدالله مبنی بر رفتن به سوی یمن و سکنی گزیدن در آنجا عمل نکرد؟ عبدالله به همان میزان که از بی وفایی کوفیان می ترسد، به پذیرایی و وفای اهل یمن اعتقاد دارد و پیشنهاد می کند که اگر به یمن بروی، در آنجا می توانی به خواستهات برسی. اما از جایی که هدف حضرت تشکیل حکومت نیست، و با این هدف به سوی کوفه حرکت نکرده، این پیشنهاد عبدالله را نیز نمی پذیرد. محمد حنفیه از جمله کسانی است که امام حسین علیه السلام را از حرکت به سوی کوفه باز می دارد و ایشان را از بی وفایی و خیانت کوفیان انذار می دهد. علامه عسکری جریان گفت و گوی امام با محمد حنفیه را چنین نقل می کند:

در همان شب که امام در صبحگاهش می خواست از مکه بیرون رود، محمد حنفیه خود را به او رسانید و گفت: «ای برادر! تو از نیرنگ و خیانت کوفیان نسبت به پدر و برادرت کاملاً آگاهی و من از آن می ترسم که حال تو چون سرانجام گذشتگانمان باشد. اگر صلاح می دانی همین جا بمان که تو در مکه از هر کس دیگر گرامی تری و از هر پیشامد ناگوار نیز محفوظ خواهی بود.» امام در پاسخ فرمود: «برادر عزیز می ترسم که یزیدین معاویه مرا در حرم خدا ترور کند و من باعث شده باشم که احترام خانه خدا از میان برود.» (۴۲)

می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام هنگامی که سخن از تصمیم گیری سیاسی به میان می آمده، عموماً به مشورت و اتخاذ تصمیم جمعی پایبند بوده اند، با این حال، در این مورد امام برخلاف پیشنهاد و صلاح دید قاطبه نخبگان آن زمان، از جمله نزدیک ترین علاقه مندانش مانند ابن عباس و محمد حنفیه و عبدالله بن جعفر عمل کرده است. در این شرایط، عمل نکردن امام به آنچه سیاسیون و نخبگان بر آن پای می فشارند، نشانگر رویکرد شهادت گرایانه و نه حکومت خواهانه می باشد.

از دیگر مواردی که بزرگان و سیاستمداران، حضرت را از خروج از مکه نهی کردند، نهی عبدالله بن عباس است. وقتی عبدالله بن عباس از قصد امام مبنی بر خروج از مکه و حرکت به سوی کوفه، آگاه گشت، حضرت را از این کار نهی کرد. گفت و گویی که بین عبدالله بن عباس و امام حسین علیه السلام واقع شده، آگاهی حضرت از فرجام کار (یعنی شهادت) را آشکار می کند. علامه عسکری داستان ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله بن عباس را چنین گزارش می کند: چون امام حسین علیه السلام آماده حرکت به سوی عراق شد، ابن عباس خدمت حضرت آمد و به او گفت: «در همین شهر بمان؛ زیرا تو آقا و سرور مردم حجاز هستی. اگر مردم عراق خواهان تو هستند، به آنها بنویس تا فرماندار دشمن را از شهر خود بیرون کنند، آن گاه تو به سوی ایشان عزیمت کن. اگر هم به هر تقدیر قصد بیرون شدن از مکه داری به دیار یمن برو... که پدرت در آنجا شیعیان بسیاری دارد و خودت هم از دسترس اینان به دوری و با فراغ خاطر می توانی برای مردم نامه بنویسی و پیغام گزارانت را به هر سو اعزام و مردم را به خود بخوانی؛ در آن صورت، امید دارم به خواستهات برسی.» امام در جواب گفت: «پسر عمو، به خدا قسم می دانم خیرخواه منی، اما من عزم خود را جزم کرده و آماده حرکت شده ام... اگر در فلان جا و فلان جا

حکومت به مطلوب خود نمی‌رسد؛ یعنی احیای دوباره اسلام و سنت پیامبر - چنان‌که حضرت در وصیت خویش به محمد حنفیه آن را هدف خود شمرده است (۴۵) - با تشکیل حکومتی کوچک در مکه یا کوفه میسر نمی‌شد. (۴۶)

دلیل سوم و چهارم

در مقابل، کسانی که تشکیل حکومت را به عنوان هدف قیام قبول ندارند، جریان نامه اهل کوفه و جواب مثبت امام حسین علیه السلام به آنها و فرستادن مسلم را، با توجه به ادله پیشینشان، به گونه‌ای دیگر تحلیل می‌کنند. ایشان معتقدند: امام علیه السلام از عاقبت کار خویش آگاه بود و جواب مثبت حضرتش به اهل کوفه برای اتمام حجت بود. علامه عسکری در این باره می‌نویسد:

امام به موجب شناختی که از اوضاع و احوال داشت، و صرف نظر از آگاهی‌اش از سرنوشت خود... به روشنی می‌دانست که باید فقط یکی از دو راه را برگزیند: یا بیعت با یزید و یا کشته شدن. و مرتباً به این مطلب در گفتارهایش اشاره می‌کرد... بنابراین، امام به خوبی می‌دانست تا هنگامی که از بیعت با یزید خودداری کند، چاره‌ای جز کشته شدن نخواهد داشت... اما مردم کوفه پشت سر هم به امام علیه السلام نامه نوشتند و در آنها متذکر شدند که: «ما امام و پیشوایی نداریم. به نزد ما بیا که خداوند به برکت وجود شما، ما را به راه راست و حق بدارد...» همچنین نوشتند: «به نزد ما شتاب کن که مردم بی‌صبرانه منتظر آمدنت هستند و بجز تو خواهان کسی دیگر نمی‌باشند! پس در آمدنت هر چه می‌توانی شتاب کن...» پس از اینکه این‌گونه نامه‌ها از جانب کوفیان به امام رسید، و آن‌قدر تعداد نامه‌ها فزونی یافت که خورجینی را پر کرد، اگر امام به درخواست و خواهش کوفیان وقعی نمی‌گذاشت،

این گفت‌وگوها، به وضوح نشانگر عدم اعتماد خبرگان و نخبگان آن زمان نسبت به بیعت و دعوت کوفیان است. دیگر اینکه در هیچ‌یک از این موارد، امام حسین علیه السلام نامه‌ها و دعوت کوفیان را مبنای خروج خود از مکه قرار نمی‌دهد، بلکه به احتمال کشته شدن در حرم و شکسته شدن حرمت حرم استدلال می‌کند. این بدان معناست که اولاً، حضرت پیشینه بی‌وفایی کوفیان را مد نظر دارد؛ ثانیاً، با قصد تشکیل حکومت با پشتوانه کوفیان به طرف مکه حرکت نکرده است؛ ثالثاً، از شهادت خود در این سفر اطلاع دارد و پیشاپیش دیگران را از آن آگاه می‌کند.

علامه عسکری در این زمینه می‌نویسد: امام در آن حال [هنگام خروج از مکه و حرکت به سوی عراق] نمی‌گفت (به پشتوانه نامه‌های مردم کوفه) به عراق می‌روم تا حکومت را به دست بگیرم، بلکه می‌فرمود: از اینجا بیرون می‌روم تا بیرون از حرم امن خدا کشته شده باشم، حتی اگر به اندازه یک وجب هم که شده باشد! (۴۳)

نکته دیگر اینکه اگر امام حسین علیه السلام واقعاً قصد تشکیل حکومت داشت، چرا در همان مکه که به قول قایلان حکومت، شرایط فراهم بود، اقدام به تشکیل حکومت نکرد؟ مگر نه این است که غالب بزرگان مکه حضرت را از رفتن به کوفه باز داشته و به ماندن در مکه دعوت می‌کردند؟ مگر تمامی آنها به جایگاه والا و شخصیت محبوب امام در میان اهل مکه استدلال نمی‌کردند؟ مگر عبدالله بن زبیر پیشنهاد تشکیل حکومت در مکه را به امام نداد؟ پس چرا حضرت با پشت پا زدن به شرایط موجود و وضعیت مطلوب، به سوی کوفه حرکت کرد؛ کوفه‌ای که همگان از رفتن بدان نهی می‌کردند؟

پاسخ به این سؤال خیلی ساده است. اولاً، هدف حضرت تشکیل حکومت نبود و ایشان با علم الهی و همچنین با سنجیدن شرایط زمان، می‌دانست که عاقبت کارش شهادت است. (۴۴) ثانیاً، امام می‌داند که با تشکیل

دلیل کم‌کاری آنان، بلکه محصول ناتوانی و سست‌ارادگی و دورویی مردم بوده است.

اگر دیدگاه علامه عسکری را به صورت دقیق‌تری بررسی کنیم به انتظار دوگانه‌ای که در جریان این رخداد شکل گرفته است پی می‌بریم. از یک‌سو، اگر امامان دعوت مردم را نمی‌پذیرفتند حس و برداشتی کاذب در میان کوفیان شکل می‌گرفت که به واقع، معنای اتمام حجت با امامان را دربر داشته است، از سوی دیگر، امام حسین علیه السلام با قبول شهادت به اتمام حجت با مردمان پرداخت. اگر امام علیه السلام با بی‌اعتنایی به دعوت مردم کوفه، اقدام به حرکت و قیام نمی‌کرد، علاوه بر سرخوردگی‌های اجتماعی، این خاطره را در ذهن مردم زنده می‌کرد که امامان هر بار دعوت ایشان را به نوعی رد کرده‌اند و قضاوت نادرستی از کارکرد امامان در ذهن مردم شکل می‌بست و زمینه‌های اجتماعی دست زدن به اعمال سیاسی از جانب امامان را کم‌رنگ و ناچیز می‌ساخت. امام حسین علیه السلام با پذیرش دعوت، علاوه بر شکل دادن به ذهنیت کوفیان، زمینه‌های اقدام سیاسی برای دیگر اعضای اهل بیت علیهم السلام در آینده را فراهم آورد. به این صورت، امام حسین علیه السلام با اتمام حجت خود کوشید ریشه‌های بدبینی تاریخی را بخشکاند که بخشی از آن هنگام صلح امام حسن علیه السلام شکل گرفته بود و شاید در صورت اقدام نکردن امام حسین علیه السلام زمینه‌های مناسب برای دیگر امامان فراهم نمی‌شد.

از جمله دلایلی که موجب تقویت تحلیل علامه عسکری است، علم امام به فرجام قیام و عاقبت خودش می‌باشد. امام علیه السلام با علم الهی خویش و همچنین از طریق اخبار و روایاتی که به ایشان رسیده بود،^(۴۹) می‌دانست در همین سفر و پیش از رسیدن به کوفه به شهادت می‌رسد. با این وصف، جواب مثبت امام به اهل کوفه و حرکت ایشان به سوی کوفه با قصد تشکیل حکومت معقول به نظر نمی‌رسد؛ مگر اینکه طبق تحلیل علامه عسکری

و با یزید بیعت می‌کرد و یا با یزید هم بیعت نمی‌کرد، اما روی به جای دیگری می‌نهاد، و در آنجا به شهادت می‌رسید، در آن صورت، در حق مردم کوفه ستم کرده بود و مردم برای همیشه و نسلی پس از نسلی دیگر، حق را به جانب کوفیان می‌دادند و امام را متهم می‌کردند و به روز قیامت هم آنان بر خدای متعال حجت داشتند... بنابراین، رفتاری را که امام با کوفیان در پیش گرفت از بلب اتمام حجت بر آنها بود و نه چیز دیگر. اگر چنین نبود و حرکت امام به سوی عراق بر اثر فریبی بود که از نامه‌های شوق برانگیزان کوفیان خورده، باید به هنگام اطلاع از شهادت مسلم و هانی، و پیش از آنکه با سپاه‌حرّ روبه‌رو شود، بازمی‌گشت. آری! آنچه امام انجام داد، اتمام حجتی بود با اهل عراق و دیگران.^(۴۷)

علامه عسکری همچنین می‌نویسد: بر امام واجب بود که با مردم عراق حجت را تمام کند؛ حجتی که تا آن روز به انجام نرسیده بود و این وظیفه با خطبه‌های مکرر او و اصحابش، از زمان روبه‌رو شدن با حرّ تا روز عاشورا به انجام رسید... امام حجت خود را بر کوفیان و دیگر هم‌عصرانش... تمام کرد.^(۴۸)

در تحلیل دیدگاه علامه عسکری انبوهی درخواست‌ها از امام را باید یک عامل مهم به حساب آورد. اگر امام حسین علیه السلام دعوت مردم کوفه را نمی‌پذیرفت، نوعی سرخوردگی اجتماعی و سیاسی میان دعوت‌کنندگان و عموم مردم شکل می‌گرفت؛ چراکه سال‌ها بود که اهل بیت علیهم السلام به دعوت مردم برای تشکیل حکومت پاسخ نمی‌دادند. امام حسین علیه السلام با پذیرش دعوت آنها، علاوه بر آنکه میزان تعهد خود در شکل دادن به حکومتی جدید را نشان داد، به اتمام حجت با مردم نیز پرداخت. امام نشان داد که اگر اهل بیت علیهم السلام و فرزندان علی علیه السلام از پذیرش دعوت مردم سر باز می‌زنند، این نه به

معتقد شویم جواب مثبت امام به اهل کوفه و اقدام عملی حضرت در فرستادن مسلم و حرکت به سوی کوفه، در جهت اتمام حجت با اهل کوفه بوده است.

مخالفان دیدگاه حکومت‌گرایی، برای رد این دیدگاه به سخنان امام حسین علیه السلام در روز هفتم و یا هشتم ذی‌الحجه استدلال می‌کنند. امام حسین علیه السلام در این روز طی خطبه‌ای، به روشنی خود را آماده شهادت می‌داند. آنچه این شاهد تاریخی را در مقابل دیگر سخنان شهادت‌گرایانه امام حسین علیه السلام برای استدلال به مدعا تقویت می‌سازد، زمان آن می‌باشد. در واقع، امام حسین علیه السلام هنگامی این سخنان را بر زبان جاری می‌کند که دعوت کوفیان به اوج خود رسیده و هنوز - آنچنان‌که بعداً اتفاق افتاد - پیامی از مسلم مبنی بر روی‌گردانی و بی‌وفایی کوفیان نرسیده است.

علّامه عسکری داستان خطبه فوق را چنین آورده است:

در کتب مشیر الاحزان آمده است که پس از

گفت‌وگوی امام با فرزند عمر، حسین علیه السلام برخاست

و ضمن خطبه‌ای چنین گفت: الحمدلله... مرگ بر

فرزندان آدم امری حتمی و از پیش نوشته شده است

و من برای دیدار با گذشگانم همان شور و اشتیاقی

را دارم که یعقوب برای دیدار فرزندش یوسف

داشت. مرا از پیش، قتلگاهی انتخاب شده که آن را

خواهم دید. و چنان می‌بینم که گرگ‌های بیابان

نواویس (کربلا) بدن مرا از هم می‌درند و پاره‌پاره

می‌کنند... از آنچه بر قلم تقدیر رفته گریزی نیست و

رضا و خشودی خداوندخواسته ما اهل بیت است...

اینک هر کس که سرباخته راه ماست و خود را آماده

دیدار خدا کرده، بامام‌راه‌روانه این وادی شود که

من بخواست خدا صبح فردا از اینجا کوچ می‌کنم. (۵۰)

علّامه عسکری در ادامه می‌افزاید: هدف در این بحث و

بررسی این است که نمایی واقعی و روشن از دیدگاه

شخص امام حسین علیه السلام و یاران هم‌عصر او نسبت به شهادت آن حضرت ترسیم گردد... به گمان ما، همین مقدار از گفت‌وگوها برای [اثبات] چنین هدفی کافی است. (۵۱)

امام پس از آنکه در نیمه راه از سرنوشت مسلم آگاه

گشت، از ادامه سفر سر باز نزد و به سفر خود ادامه داد. اگر

به راستی امام از این سفر قصد تشکیل حکومت داشت،

باید پس از اینکه از وضعیت مسلم آگاه شد و زمینه را

برای تشکیل حکومت منتفی دید، باز می‌گشت، نه آنکه به

سفر ادامه می‌داد. علّامه عسکری می‌نویسد: چون امام به

ثعلبه رسید، دو تن از افراد قبیله بنی‌اسد خیر شهادت مسلم

و هانی را به امام دادند. امام با شنیدن خبر گفت: «انالله و انا

الیه راجعون. رحمت خدا بر آنان باد.» آن دو مرد گفتند: تو

را به خدا سوگند می‌دهیم که بر جان و خانواده‌ات رحم کن

و از همین جا برگرد که تو در کوفه یاور و پیروی نداری،

بلکه از آن می‌ترسیم که علیه تو به ستیزه برخیزند... امام

پس از آگاهی به آنچه رفته بود، گفت: «آنچه را خداوند

مقدر کرده باشد به انجام خواهد رسید. ما در پیشگاه

خداوند داد خود و فساد امت را مطرح می‌کنیم.» (۵۲)

علّامه عسکری در ادامه می‌افزاید: امام خطاب به

همراهان خود فرمود: «خبر جانگداز شهادت مسلم و هانی

به ما رسید و از اینکه شیعیان ما از یاری ما روی‌گردانده و ما

را رها کرده‌اند، آگاه شدیم. اینک هر کدام از شما می‌خواهد

برگردد و تعهدی نسبت به ما نخواهد داشت.» (۵۳)

به راستی اگر هدف امام تشکیل حکومت بود، چرا

پس از آگاهی از منتفی شدن شرایط تشکیل حکومت، باز

هم به حرکت خود ادامه داد؟ اگر هدف حضرت تشکیل

حکومت بود، چرا با اعلام خبر شهادت مسلم به

همراهان، باعث پراکنده شدن آنها شد؟ (۵۴) علّامه

عسکری معتقد است: کسی که در مقام به دست آوردن

خلافت و فرمانروایی باشد، با کسانی که گردش جمع

شده و قصد آن دارد که به یاری و پشت‌گرمی ایشان زمام

با این حساب، ادامه حرکت امام علیه السلام پس از آگاهی از شهادت مسلم و منتفی شدن شرایط تشکیل حکومت، بیانگر آن است که هدف حضرت تشکیل حکومت نبوده است؛ چه اینکه اگر چنین بود و هدف تشکیل حکومت بود، پس از اطلاع از انتفای شرایط تشکیل حکومت، حضرت باید به سوی مکه و یا یمن که در آنها شرایط تشکیل حکومت فراهم بود باز می‌گشت و یا حداقل به جایی می‌رفت تا بتواند با حفظ جان خود و اطرافیانش، در موقعیت دیگری که شرایط فراهم می‌شد، به تشکیل حکومت اقدام کند. اما ادامه حرکت به سوی کوفه نشان می‌دهد که حضرت پیگیر هدفی دیگر بوده است.

نتیجه‌گیری

پیرامون قیام عاشورا دو رویکرد عمده وجود دارد. در یک رویکرد هدف قیام تشکیل حکومت و بر اساس رویکرد دیگر هدف اصلاح امت با علم به شهادت می‌باشد. از آنچه تا بدین جا گفته شد روشن می‌شود که مؤیدات و ادله کسانی که قایل به شهادت‌طلبی امام برای زمینه‌سازی اصلاح بدعت‌های وارد شده در دین هستند روشن‌تر و متقن‌تر است. شرایط زمانه به اعتراف نخبگانی همچون عبدالله بن عباس، ابن‌زبیر، محمد حنفیه و عبدالله بن جعفر نوید هیچ حکومتی را نمی‌داده است. سخنان حضرتشان نیز از ابتدای حرکت از مکه بوی شهادت و علم به فرجام خونین می‌داد؛ حتی آنجایی که به ندای کوفیان قصد عزیمت به سوی کوفه دارد نیز آهنگ شهادت سر می‌دهند و هیچ‌گاه در مسیر حرکت به سوی کوفه حتی آن هنگامی که بی‌وفایی و پیمان‌شکنی کوفیان بر حضرتشان آشکار می‌گردد از راه باز نمی‌مانند. این همه، نشان از آن دارد که اولاً، هدف امام حسین علیه السلام آبیاری نهال اسلام و زدودن منکرات پیرامونی آن با شعار «امر به معروف و نهی از منکر» و به وسیله شهادت بوده است. ثانیاً، شهادت حضرتشان

حکومت را به دست بگیرد، چونان نمی‌کند (و خبرهای اینچنین ناامیدکننده را به آنها نمی‌دهد)، بلکه آنها را به پیروزی و به دست گرفتن قدرت و سلطنت دلخوش می‌دارد و هرگز سخنی نمی‌گوید (و خبری نمی‌دهد) که اطرافیانش را دلسرد و ناامید نماید. (۵۵)

از این رو، می‌توان گفت هدف حضرت تشکیل حکومت نبود؛ چرا که حتی پس از آگاهی از شهادت مسلم و خیانت کوفیان، به راه خود ادامه داد، تا به سر منزل مقصود برسد.

برخی تلاش کرده‌اند که ادامه حرکت امام علیه السلام پس از اطلاع از منتفی شدن شرایط تشکیل حکومت را به اصرار فرزندان عقیل مستند کنند و بگویند حضرت با اصرار آنها به راه خود ادامه داد تا اینکه به شهادت رسید، نه اینکه از ابتدا با هدف مبارزه و شهادت حرکت کرده باشد. علامه عسکری با اشاره به این اشکال، می‌نویسد:

ممکن است این توهم پیش آید که علت ادامه حرکت امام علیه السلام به سوی عراق پس از شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی، سخنان فرزندان عقیل باشد که به او گفتند: «ما قدم از قدم بر نمی‌داریم، مگر هنگامی که انتقام خودمان را گرفته باشیم و یا خونمان در این راه ریخته شود.» و امام به همین جهت به حرکت خود ادامه داد و خود و همراهانش به شهادت رسیدند! به راستی که چنین قضاوتی درست نیست. هر کس را که بارقه‌ای از عقل و تفکر باشد روا نیست تا چنین مطلبی را بر زبان آورد، بلکه درست این است که گفته شود: برای امام چه فرقی می‌کرد که به عراق برود یا دیاری دیگر؟ حضرتش سرنوشت خود، که کشته شدن بر اثر خودداری از بیعت با یزید بود، را انتظار می‌کشید، اما بر او واجب بود که با مردم عراق اتمام حجت کند؛ حجتی که تا آن روز به انجام نرسیده بود. (۵۶)

- ۲۹- سیدمرتضی عسکری، مقدمه مرآت العقول، ج ۲، ص ۴۸۴.
- ۳۰- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، نگاهی به حماسه حسینی، ص ۴۰۴-۴۰۳.
- ۳۱- همان، ص ۴۰۵.
- ۳۲- همو، قضاوت زن در اسلام، مقاله «تطبیق قیام امام حسین علیه السلام با مبانی فقهی»، ص ۱۱۸.
- ۳۳- همو، شهید جاوید، ص ۲۸۸-۳۱۲.
- ۳۴- همان، ص ۳۳۸-۳۴۶.
- ۳۵- همان، ص ۴۰۵.
- ۳۶- ر.ک: سیدمرتضی عسکری، دو مکتب در اسلام، ج ۱ و ۲.
- ۳۷- همو، ج ۳، ص ۶۵.
- ۳۸- همان، ص ۹.
- ۳۹- همان، ج ۳، ص ۴۵۶.
- ۴۰- همان، ص ۴۵۲.
- ۴۱- همان، ص ۸۵-۸۴.
- ۴۲- همان، ص ۸۵-۸۶.
- ۴۳- همان، ص ۴۶۷-۴۶۸.
- ۴۴- همان، ص ۴۶۲-۴۶۴.
- ۴۵- همان، ص ۶۹-۷۰.
- ۴۶- ر.ک: همو، مقدمه مرآت العقول، ج ۲، ص ۴۸۴.
- ۴۷- همو، دو مکتب در اسلام، ج ۳، ص ۴۶۲-۴۶۴.
- ۴۸- همان، ص ۴۶۵.
- ۴۹- همان، ج ۳، ص ۲۹-۵۹.
- ۵۰ و ۵۱- همان، ص ۹۱.
- ۵۲- همان، ص ۹۹.
- ۵۳ و ۵۴- همان، ص ۱۰۰.
- ۵۵- همان، ص ۴۶۷.
- ۵۶- همان، ص ۴۶۴-۴۶۵.
- منابع**
- سیدبن طاووس، *اللهورف فی قتلی الطوفوف*، قم، انوارالهدی، ۱۴۱۷ق.
- شریعتی، علی، *حسین وارث آدم*، ج سوم، تهران، قلم، ۱۳۶۷.
- شهرستانی، هبة‌الدین، *نهضة الحسین*، بیروت، دارالکتب العربی.
- صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، *شهید جاوید*، ج یازدهم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۰.
- ____، *قضاوت زن در فقه اسلامی همراه با چند مقاله دیگر*، تهران، امید فردا، ۱۳۸۴.
- ____، *نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری*، تهران، کویر، ۱۳۷۹.
- طوسی، محمدحسن، *تلخیص الشافی*، ج سوم، قم، دارالمکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ق.
- عسکری، سیدمرتضی، *دو مکتب در اسلام*، ترجمه عظامحمد سردارنیا، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۵.
- ____، *مقدمه مرآت العقول*، تهران، ولی عصر، ۱۳۹۸ق.
- الگوی جهانی قیام علیه ظلم و ستم را ارائه نمود و در زمانه خود نیز باعث برجیده شدن بساط یزیدیان گردید. ثالثاً، با توجه به بدعت‌های استوارشده و عصبیت‌های قبیلگی حاکم بر آن زمان، حتی در صورت موفقیت امام به تشکیل حکومت نیز بدعت‌زدایی، بدون آبیاری درخت اسلام با خون پاک سیدالشهدا امکان‌پذیر نبود.
- پی‌نوشت‌ها**
- ۱- سیدمرتضی عسکری، مقدمه مرآت العقول، تهران، ولی عصر، ۱۳۹۸ق.
- ۲- سیدمرتضی عسکری، دو مکتب در اسلام، ترجمه عظامحمد سردارنیا، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۵، ج ۳.
- ۳- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید، ج یازدهم، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۰.
- ۴- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، تهران، کویر، ۱۳۷۹.
- ۵- ر.ک: نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، نگاهی به حماسه حسینی، ص ۴۰۳.
- ۶- همو، قضاوت زن در فقه اسلامی، همراه با چند مقاله دیگر (تطبیق قیام امام حسین علیه السلام با مبانی فقهی)، ص ۱۱۵.
- ۷- سیدبن طاووس، *اللهورف فی قتلی الطوفوف*، ص ۱۸.
- ۸- علی شریعتی، *حسین وارث آدم*، ص ۱۹۲ و ۲۲۴.
- ۹- هبة‌الله شهرستانی، *نهضة الحسین علیه السلام*، ص ۴۲.
- ۱۰- سیدمرتضی عسکری، دو مکتب در اسلام، ج ۳، ص ۴۵۸.
- ۱۱- همان، ص ۴۵۹-۴۶۰.
- ۱۲- همان، ص ۴۶۶.
- ۱۳- همان، ص ۴۶۷.
- ۱۴- همان، ص ۴۸۴-۴۸۵.
- ۱۵- همان، ص ۴۶۶.
- ۱۶- همان، ص ۸۳-۸۲.
- ۱۷ و ۱۸- محمدحسن طوسی، *تلخیص الشافی*، ج ۴، ص ۱۸۲.
- ۱۹- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید، ص یازدهم.
- ۲۰- همان، ص ۱۹۲.
- ۲۱- همان، ص ۲۰۹.
- ۲۲- همان، ص ۲۲۸.
- ۲۳- همان، ص ۲۸۱.
- ۲۴- ر.ک: همان، ص ۱۹۰-۲۸۶.
- ۲۵- نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، قضاوت زن در اسلام، مقاله «تطبیق قیام امام حسین علیه السلام با مبانی فقهی»، ص ۱۱۵-۱۱۶.
- ۲۶- همو، شهید جاوید، ص ۵۸.
- ۲۷- همان، ص ۳۶۱-۳۴۲.
- ۲۸- ر.ک: همو، نگاهی به حماسه حسینی، ص ۴۰۳-۴۰۴.